

نمادهای نوزایی در هفت پیکر نظامی

دکتر زینب نوروزی

استادیار ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

مرضیه ماهوکی

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

چکیده

هفت پیکر نظامی را می توان از ابعاد و جنبه های گوناگونی مورد بررسی قرار داد؛ یکی از این مضامینی که در این اثر جالب توجه است، نگرش خاص نظامی به نمادهای اسطوره ای به ویژه نمادهای نوزایی است. هدف مقاله ی حاضر، تحلیل حکایات هفت گانه ی این منظومه ی غنایی است با توجه به جنبه های اساطیری و نمادین آن. با این بررسی می توان سیر تحول روحی بهرام شاه را در هر گنبد به خصوص و در هفت گنبد به طور کلی نشان داد که گذار از مرحله ی آشوب ازلی و تناقض ها ی درونی و گره های روحی به سمت نظم کیهانی و یکپارچگی است. مهم ترین نمادها و عناصری که تکامل روحی و درونی شخصیت داستان را نمایان می کنند، عبارتند از: گنبدها، حصار دایره ای، عدد هفت، زنان، شاه. محقق با تلفیق این عناصر و تأثیر آن ها در یکدیگر و جنبه های نمادین هر یک می تواند گستره ای اسطوره ای و راز آمیز داستان را تبیین نماید. واژگان کلیدی: هفت گنبد، بهرام، نماد، اسطوره، نوزایی.

۱. مقدمه:

"هفت پیکر" کتابی درباره سرگذشت بهرام گور از بدو تولد تا پایان حیات وی است، شخصیتی که نظامی با قرار دادن او به عنوان شاه آرمانی و با به تصویر کشیدن مراحل زندگی اش، رسیدن به تفرد و یگانگی را مدنظر داشته است و برای تحقق این امر از نمادهای اسطوره ای که نشان دهنده تحول و نوزایی هستند، استفاده کرده است.

یکی از نمونه های برجسته تحول روحی بهرام، ورودش به هفت گنبد و داستان های هر گنبد است که نمادهای اسطوره ای بکار رفته در آن ها ، سیر تحول روحی او را از پایین ترین مرحله به سمت بالاترین مرحله کمال نشان می دهد.

بر همین اساس، در این گفتار می کوشیم تا با بهره گیری از نمادهای اسطوره ای بکار رفته، به تحلیل ساختار حکایت های هفت گنبد پردازیم.

۲. وجه نمادین گنبد و شاه

گنبد نمادی از کوه مقدس است که واسطه ای بین زمین و آسمان است و آن دو را به هم می پیوندد. خاصیت دایره ای بودن آن او را به نماد آسمان نیز تبدیل کرده است که کانون یا سوراخ مرکزی آن همجنس ستاره قطبی و یا همذات خورشید است به همین دلیل تصاویری که در گنبد ها مشاهده می کنیم، فرشتگان، ستاره ها و پرندگان است.

گنبد یا کوه مقدس در ناف مملکت قرار دارد، در مرکز بودن گنبد و محصور بودن به دیوار دایره ای - که بازتابی از کهن الگوی تمامیت و کمال است- موجب شده که این گنبد به صورت حریمی مقدس درآید که مانع از هرگونه گزند و نشانه های اهریمنی است و برای ساکنانش سراسر تندرستی، ایمنی و کفاف و شادی است گویی بهشتی است:

تا دو سال آنچنان بهشتی ساخت که کسش از بهشت و نشناخت (نظامی، ۱۳۸۶: ۱۴۴)

هفت طبقه آن مراحل رسیدن به عالم بالا یا هفت طبقه آسمان است. در گذشته، ساختن هر بنایی با تکرار خلقت عالم برابر بود و آیین های ویژه ای داشت، در ساختن گنبد بهرام نیز به طالع خوش توجه شده است و هماهنگی گنبد با ستاره ها نشان دهنده نظم کیهانی است.

بهرام از دنیای بیرون وارد دنیای درون می شود، گنبد مکان مقدسی است که او آن چه را که هست و می تواند باشد را تجربه می کند و به مرحله ظهور می رساند، گرچه در ابتدا چیزی به دست نمی آورد- در گنبد اول- اما سرانجام اتفاقی برایش می افتد و با طی کردن این تجربه های معنوی چیزی را به دست می آورد.

زنان بهرام در گنبد نگهداری می شوند. در اساطیر، زنان را موجوداتی می دانستند که باید از آن ها مراقبت شود. بنابراین، زنان بهرام در این حریم مقدس محافظت می شوند، حریمی که رفتن به آن با دشواری هایی همراه است و شرایطی دارد.

شاه وجودی آسمانی و مقدس دارد که باروری طبیعت و خوشبختی افرادش به وجود او وابسته است. رفتن بهرام به گنبد- که نمادی از آسمان است- نشان دهنده همان بُعد خدایی بودن اوست. گنبدی که پایه در زمین و سر به آسمان دارد و وجود شاهی در مرکز آن، به معنای پیوند آسمان، انسان و زمین است. شاه، باعث چرخش چرخ و ناظم حرکات کیهانی است که به عنوان من برتر در جستجوی رسیدن به آگاهی است.

۱-۲. گنبد سیاه:

در قعر هاویه صدای رستگاری به گوش می رسد. لحظه تاریک، لحظه ای است که پیام واقعی تحول در شرف آمدن است. در تاریک ترین لحظه، نور فرا می رسد. (قدرت اسطوره، ۱۳۷۷: ۷۱)

در این افسانه، شاه قهرمانی است که برای پی بردن به راز سیاه پوشی دست به سفر جستجو گرایانه ای می زند. بیان داستان از زبان زنان و نقش ویژه آن‌ها، نشان دهنده همان نظام مادر سالاری است. زن سرچشمه بالقوگی‌ها و محلی مناسب برای تقویت نیروهای معنوی است از طریق تجربه‌هایی که برای فرد اتفاق می افتد.

شاه پیش از برخورد با میهمان سیاه پوش در نعمت‌ها و شادی‌ها می زیست و جامه‌های سرخ و زرد بر تن داشت، زردی صفت قدرت الهی پادشاه و احیای دوره است و "در ارتباط با سیاه است چون متضاد یا مکمل آن است. در مرحله تمایز کائوس زرد از سیاه جدا می شود" (شوالیه، ۱۳۸۴: ۴۵۱)

سرخ نیز رنگ علم و معرفت عرفانی است و برای سالکان نو پا است و امکان زنده بودن را به آن‌ها می دهد، اما وقتی به مرگ عرفانی برسند ارزش مقدس خود را نشان می دهد و مرگ نیز با رنگ سیاه ارتباط دارد. بنابراین، رنگ زرد و سرخ با سیاه در ارتباط است و نشان دهنده این است که شاه بالقوگی‌هایی برای رسیدن به این مرگ عرفانی و استحاله روحی داشته است.

در این داستان با الگوی سفر قهرمان مواجه هستیم: سوالی پیش می آید و ماجرا با ترک وطن شروع می شود و قهرمان وارد شهر ناشناخته می شود. این سفر خارج از مرزهای پادشاهی صورت می گیرد، خارج از جامعه ای که در نعمت و شادی‌ها با همان الگوهای گذشته زندگی می کنند. شاه برای دستاوردی جدید سفر را آغاز می کند؛ سفری به اندرون خویش که نوعی آگاهی را برای او به ارمغان می آورد.

مرد قصاب که کهن الگوی پیر دانا است شرایط این تجربه روحی را برای او مهیا می کند. انتخاب قصاب به عنوان پیر دانا، این نکته را به ذهن نزدیک می کند که شاه، همان قربانی است؛ کسی است که با مرگ خود از مرحله ای به مرحله بعد - تولد و رستاخیز - می رسد، تا زمانی که مرگی نباشد ولادتی نخواهد بود. سفر در ویرانه ای و به وسیله سبدهی جادویی آغاز می شود. ویرانه همان دوران آشوب و بی نظمی است؛ جایی که از آن باید به آبادانی و نظم رسید. سفر همرا با مشقت است گویی مسافر در معرض آزمایش قرار گرفته است. شاه به وسیله مرغی وارد سرزمین سرسبز، بهشت یا همان دنیای برتر می شود. با توجه به نشانه هایی از ابیات، مرغ رهبر تصویری از سیمرغ افسانه ای است. ملاقات شاه با زیبا رویان، شناخت مادینه جان اوست. دلدادگی شاه به شاه پریان نوعی تجربه معنوی است که او را به رنج می اندازد. راز نهانی شاه پریان می تواند همان درد عشق برای شاه باشد، دردی که گرچه با هجران همراه است اما او را به سعادت می رساند. همچنین می تواند عدم صلاحیت پادشاه در این تجربه باشد که نتوانسته نقش خود را به خوبی ایفا کند در نتیجه از ماجرا به بیرون رانده می شود. در هر حال، این سفر بدون دستاورد نیست، پادشاه یا قهرمان به راز سیاه پوشی پی می برد و به نوعی تحول روحی می رسد و با پیامی دوباره به ولایت خود باز می گردد.

۲-۲. گنبد زرد:

در این داستان نیز شاه قهرمان است اما سفر جسمانی صورت نمی گیرد. سفر در درون خود پادشاه برای آشتی با مادینه جان است. تمایل نداشتن شاه به زن از نگاه گذشتگان به زن سرچشمه می گیرد که او را مسئول رنج های زندگی می دانند، زیرا زنان نماینده زندگی هستند و مرد به وسیله زن وارد دنیا و تقابل ها و رنج ها می شود.

ناسازگاری کنیزان با شاه، کشمکش درونی خود اوست و تقابلی دو گانه است که شاه در خود احساس می کند، تقابل بین وجود مذکر و مؤنث او. پیر زن در این داستان همان کهن الگوی پیر دانا است که به گفته حورا یآوری در کتاب "روانکاوی و ادبیات" هم زندگی آفرین و هم مرگ آفرین است. پیر زن نیروی منفی است که مانع از آشتی با مادینه جان و در نتیجه رسیدن به سطحی از آگاهی می شود. در میان کنیزان، شاه دل داده کنیزی زیبارو می شود، زیبایی و دلبری کنیز نشانی از جمال خداوند نیز است.

شاه عشق روحانی را بر عشق جسمانی ترجیح می‌دهد و همین عشق معنوی است که باعث ازدواج با کنیز می‌شود با این ازدواج است که دوگانگی‌ها تبدیل به یگانگی می‌شود و ولادت و رستاخیز را در بر دارد. علاوه بر پادشاه، کنیز که در مرحله نا آگاهی قرار داشت با پذیرش وصال شاه و ترجیح جانان به جان خود، وارد مرحله آگاهی می‌شود و به تحول روحی می‌رسد.

۲-۳. گنبد سبز:

داستان با شیفتگی بشر پرهیزگار با دیدن ماهروی، سپس سفر به بیت المقدس شروع می‌شود. این داستان در واقع سفر اندرونی بهرام و کشاکش بین دو وجه وجودی او است: وجهی که همه آنچه را که می‌بیند با معیار عقل می‌سنجد و وجهی دیگر که عارف و معتقد به حکم خدا است. بشر با طبیعتی پاک، پیوندی دارد و ورای همه علت‌های ظاهری، علت اصلی را می‌بیند و به راز آفرینش آگاه است.

ملیخا وجودی منفی است که با ظاهر بینی از رسیدن به راز پنهان هستی باز می‌ماند و عقلش او را از معشوق (خدا) دور می‌سازد و در چاه جهل خویش گرفتار می‌شود. چاه نماد دوزخ و جهان فرودین است. بهرام در این کشاکش میان نیروی تاریکی و روشنایی خود یا همان تقابل‌های دوگانه که در مسیر زندگی با آن مواجه می‌شود به فردیت یا همان یگانگی می‌رسد و به وصال معشوق برتر دست می‌یابد. رنگ سبز که نشان این گنبد است با داستان گنبد مطابقت دارد.

"خصوصیات شگفت آور سبز، چنین به ذهن متبادر می‌کند که این رنگ رازی را پنهان می‌کند، رازی که نماد شناختی و نهانی از اشیاء و مقدورات است." (سبز نماد طبیعت، قضا و قدر و آرامش بخش ترین رنگ هاست.

۲-۴. گنبد سرخ:

در این گنبد ابتدا، با الگوی رد خواستگاران مواجه هستیم، دختر نمی‌خواهد مطابق قوانین اجتماعی ازدواج کند بلکه می‌خواهد با آزمایش، عاشق واقعی خود را بشناسد. در دوره زن سالاری، زن از میان پهلوانان چند نفر را انتخاب می‌کند و برای آن‌ها امتحان می‌گذارد. آزمایش انواع مختلفی دارد که در این داستان جنبه عقلانی آن مدنظر است.

دختر به حصارى در كوه مى رود و راه را براى خواستگاران با طلسم مى بندد. كوه جاىگاه خدايان است و وسيله اى است براى دخول به جاىگاه الوهيت و بازگشت به مبدأ و كسى كه از كوه بالا مى رود به شناخت خداوند مى رسد.

كوه همچنين نماد امنيت است و حصار، نماد موجوديت درونى است و حریم مقدسى است كه در برابر حملات بيرونى دفاع مى كند و ورود به آن نیازمند شرايط سختى است. دختر يا مادينه جان يا حقيقت، چون گنجى است كه در كوه پنهان شده است و با مفهوم نمادين گنج متناسب است:

"گنج پنهان نماد جوهر الهى ظاهر نشده است و همچنين نماد جوهر شناخت عرفانى. گنج ها نماد شناخت، جاودانگى و ذخاير معنوى هستند كه فقط با جستجوى مخاطره آميز مى توان به آن نائل شد. گنج پنهان ماهيتى اخلاقى و معنوى دارد، آزمونها، مبارزه با غول ها... همگى موانعى در حيطه اخلاقى معنوى هستند" (شواليه، ۱۳۸۴: ۴۸۱) پس مى توان گفت كه شاهزاده خانم همان خدا يا شناخت عرفانى است كه با طى كردن آزمون ها و دشوارى ها مى توان به آن رسيد.

قهرمان اين داستان با ديدن تصوير معشوق-نمادى از جمال الهى-بسيار دلدايه مى شود و در همين جا است كه تقابل هاى درونى او براى انتخاب اين راه دشوار يا سلامت جان شروع مى شود. بالاخره عشق و ايتار را ترجيح مى دهد و براى گشودن طلسم ها به جستجوى پيرى مى رود. عشق همواره با سفر همراه است. با پيرى كه در غارى خراب سكونت دارد آشنا مى شود كه آگاه به راز طلسم ها است.

غار نماد زهدان و تولد دوباره است جايى كه روح براى ديدن حقيقت دنيا بايد از اين دنياى تصورات ذهنى خارج شود و همچنين شكل غار و پيچ هاى آن جايى مناسب براى جادوگرى است. بهرام با راهنمايى پير دانا به راز طلسم ها پى مى برد و جامه اى سرخ بر تن مى كند. سرخ نماد سلحشورى، قدرت برتر، رمز زندگى، خروج از مقتضيات شخصى و رسيدن به راز يا عمل بزرگ است. شاه قهرمانى است كه كار او عملى بزرگ و جهاني است؛ زيرا اين عمل را نه فقط به خاطر خود بلكه براى ديگران انجام مى دهد. وصال صورت مى گيرد و بهرام كه تجسم روح جستجوكننده اى است كه مى خواهد عشق را بشناسد با چهره متعالى عشق وصال مى كند.

۲-۵) گنبد پیروزه رنگ:

"آبی غیر مادی ترین رنگ هاست، جایی است که واقعیت به تخیل تغییر شکل می دهد. آبی روشن، خیال واهی است، و وقتی تیره شود که مطابق با گرایش طبیعی آن است، رنگ رؤیا می شود. آبی، قلمرو یا بیش از آن، دیار عدم واقعیت-یا فرا واقعیت-است در سکون، تضادها و تناوبها را در خود حل می کند.

حرکت دور شدن از انسان است، حرکتی که انسان را به طرف مرکز خود می کشاند و در عین حال، او را به طرف بی نهایت سوق می دهد و در او میل به خلوص و عطش به ما فوق طبیعت را بیدار می کند." (شوالیه، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴) در این داستان نیز ماهان در عالم بیداری با رؤیا روبرو می شود. رؤیا تصویری باور نکردنی از خود او است تصویری از وضعیت فعلی ماهان که در موجود دیگری منعکس شده است. ماهانی که هنوز در از خود بیگانگی به سر می برد و به شناختی از خود دست نیافته است اما در طی رؤیا، ماهان به تحولی می رسد. در ابتدا، با کهن الگوی پیر دانا روبرو می شویم که ماهان را به سفر مافوق طبیعی می برد، کسی که راهبر نیست بلکه راهزن است. ماهان وارد رؤیا یا ناخودآگاهی می شود. فضای تیره شب نشان دهنده این حالت است.

وقتی که راهبر با طلوع صبح ناپدید می شود آنچه که می بیند سراسر غار است، غار که غولها در آن سکونت دارند نماد ناخودآگاه و خطرات غیر منتظره یا من درونی سرکوب شده در ناخودآگاه است. غولهایی که با آن روبرو می شود «تصویری از یک "من" خاص نیست بر این "من" باید فایق شد تا "من" برتر رشد یابد.» (شوالیه، ۱۳۸۴: ۳۶۷)

تصویر غولها نماد نیاز به استحال درونی و زایش است. اثردهایی که در داستان ظاهر می شود نماد شر و گرایشهای شیطانی خود ما است و نیز نمادی از مرحله آشوب است که باید از آن گذشت و به آبادانی رسید. اثردها، مار، انواع غولها موانعی هستند که برای رسیدن به حیات روحی باید بر آنها غلبه کرد. آن چه که ماهان را به درون این ماجرا کشاند، تقابل درونی خود او بود، دودلی و ترس که راه خیال را بر او گشود. اما پس از گذشتن از مراحل خویشتن یابی به مرحله آگاهی می رسد و راه بر راستین او را هدایت می کند و از رؤیا یا فرو رفتن در ناخودآگاهی باز می گردد.

۲-۶. گنبد صندلی:

این افسانه سفر بهرام را به درون خود تصویر می کند و کشاکشی که در درون او بین دو قطب وجودی مثبت و منفی برقرار است. بیابان در این داستان همان وجود بهرام قبل از رسیدن به هنجار است مرحله آشوب اولیه که باید با گذراندن سختی به مرحله دیگر یعنی نظم برسد. شر یا بخش تاریک وجود شاه، آب را از خیر (بخش روشن) دریغ می کند. آب نماد زایش، جاودانگی و نیروی ناخودآگاه است که شر مانع رسیدن به آن می شود. غلبه نیروی منفی درونی با گرفتن چشم خیر که چشمه معرفت و جایگاه شناخت از ناخودآگاه است، کامل می شود.

تولد دوباره یر به دست دختر کردی صورت می گیرد. درخت مقدسی که از آن برای درمان بیماری ها سود می برند همان درخت اساطیری شفادهنده است که به آن "درخت همه درمان" می گویند. بویژه آنکه درخت در منطقه بیابانی قرار گرفته که تقدس آن را بیشتر کرده است.

نیروی مثبت شاه دوباره چشم خود را به دست می آورد و نیروی شر را که مانعی بر سر راه آرزوهایش است از بین می برد.

گرد نمادی از وجدان است که ضمن تمایز شر از خوب، شر را به محاکمه می کشاند و نابود می کند. شاه در نبرد خیر و شر درون خود با غلبه بر دوگانگی وجود خود و از بین بردن تضادها به وحدت می رسد. داستان نبرد خیر و شر، نبرد های آسمانی اهورامزدا و اهریمن در اساطیر ایران نیز است که پس از یک دوره استیلای اهریمن و فراگیر شدن تاریکی، اهورامزدا بر او حمله می کند و با فرستادن اهریمن به دوزخ همه جا را روشنایی می بخشد. در این افسانه ها پیروزی همواره نصیب نیروی برتر می شود.

۲-۷. گنبد سفید:

در این گنبد بر خلاف گنبد سیاه- که شاه با تمام کوشش هایش از رسیدن به معشوق و ازدواج مقدس باز ماند- ازدواج صورت می گیرد.

افسانه درباره جوان زیباروی پارسایی است که با ورود به باغ خود ماجراهایی برایش اتفاق می افتد. جوان قبلا در مرحله پارسایی بود بی آنکه تجربه روحی داشته باشد که این پایین ترین مرتبه کمال است. باغ شخصی او، دنیای درون او است دنیای خواست ها، انرژی ها و امکانات که با دنیای بیرون تلاقی می

کند. جوان (روحي که در طلب ست) با وارد شدن در دنياي درون از حدود زمان واقعي خارج مي شود و وارد زمان اسطوره اي مي شود. و در آنجا است که با جنبه ديگر خود آشنا مي شود که در اصطلاح يونگ، ناخودآگاه يا کهن الگوي مادينه جان است. دو زيارويي که راهنماي او بودند کهن الگوي پير دانا هستند که گاهي او را به انحراف مي کشند و گاهي به او کمک مي کنند. ابتدا آن چه که جوان را به سوي معشوق مي کشاند عشق جسماني است و هنوز از يگانگي روحي خبري نيست. عشق جسماني به تنهائي نمي تواند راهي به سوي معنويت باشد به همين جهت آشتي يا ازدواج روي نمي دهد. همه اتفاق هايي که هنگام وصلت آن دو، روي مي دهد حاكي از تضادها و تقابلي هاي روحي است که منجر به دوري هر دو مي شود. هنگامی این عشق، متعالی می شود که در سطح اميال جنسي نمی ماند و ازدواج مقدس انجام می گیرد. رنگ سفيد نمادی از پاکی و دور بودن از تکلف است و با پارسايی و زهد شخصيت داستان متناسب است.

۳. نتیجه گیری :

آن چه که در سراسر داستان های گنبد دیده می شود سیر تکاملی وجود بهرام شاه است. وارد شدن بهرام به گنبد نشانه ای از ورود او به دنياي درون است، دنيايي که هنوز در مرحله آشوب به سر مي برد و پر از تضادها و تناقض ها است.

بهرام پس از گذراندن مراحل سفر (بيرون رفتن از جايگاه اوليه، پي بردن به راز تحول، بازگشت و داشتن پيام) به مرحله نوزايي و رستاخيز مي رسد. شکل نهايي اين رستاخيز، يکي شدن او با جهان و محو شدن در آن است يعنی هنگامی که به غار می رود و در آن ناپدید می شود.

آن چه که در اين ميان قابل توجه است تجربه معنوي خود نظامي است. تا زماني که نظامي اين تجربه ها ي معنوي را پشت سر نگذاشته باشد با چنين تصويرهاي ذهني زيبا نمي تواند به بيان آن پردازد. بهرام و دنياي پر آشوب و تجربه هاي او، آيينه اي از نظامي و دنياي دروني او است.

منابع:

- ايلیاده، میرچا.(). رمزهای زنده جان. ترجمه جلال ستاری.
- شوالیه، ژان. (۱۳۸۴). فرهنگ نمادها. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- فریزر، جیمز جرج. (۱۳۸۲). شاخه زرین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.

- کمبل، جوزف.(۱۳۷۷).قدرت اسطوره.ترجمه عباس مخبر.تهران:مرکز.
-معین، محمد.(۱۳۸۵).تحلیل هفت پیکر نظامی.تهران:دانشگاه تهران.
-نظامی گنجوی، جمال الدین ابو محمد.(۱۳۸۶).هفت پیکر.به کوشش سعید حمیدیان.تهران:قطره.
-یاوری، حورا.(۱۳۸۶).روانکاوی و ادبیات:دو متن، دو انسان، دو جهان:از بهرام گور تا راوی بوف کور.تهران:سخن.